

قلعه نور

مرحوم میرزا محمد حسنخان اعتماد السلطنه وزیر انطباعات و مورخ معروف عصر ناصری در سفری که با ناصرالدین شاه بنور کرده در باده قلعه نور و حوادث تاریخی رساله ای موجز و مفید و بلیغ و خوش عبارت نوشته است که بسیار ممتع و ارجمندست . آقای منوچهرستوده استا. ادبیات فارسی و انگلیسی دبیرستان البرز و دانشسرای طهران این رساله را از روی تنها نسخه ای که در کتابخانه وزارت دارائی است استنساخ و با چند قطعه عکس که خود از قلعه نور گرفته بمجله یفا لطف فرموده است . باید دانست که آقای ستوده در بازدید و مشاهده آثار تازیخی ایران در نقاط مختلفه و دور افتاده عشق و علاقه ای خاص و در باره هر یک از آنها یادداشت ها و اطلاعاتی دارد که بسیار معتنم است و ظاهراً اخیراً هم پس از مراجعت از لاسگرد (سنان) بهین نیت به بیارجمند (شاهرود) مسافرت فرموده است . امیدواریم خوانندگان مجله یفا از نتایج مسافرت ها و تحقیقات آقای ستوده بهره ور شوند .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

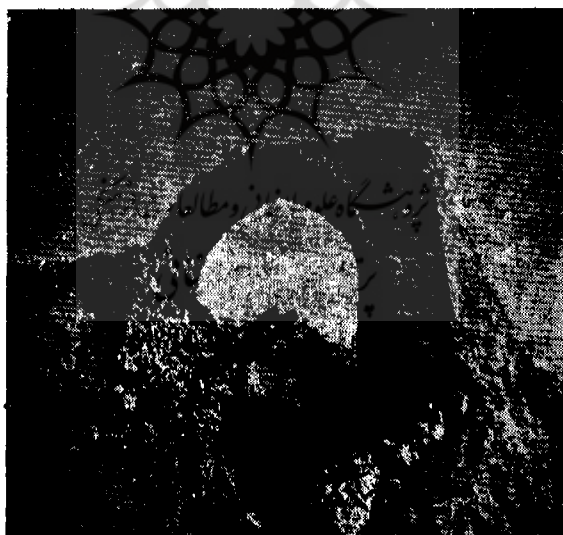
بعد الحمد لله خالق الظلمات والنور و جاعل الظنر والحرور .

چون مقرر شده بود که در تواریخ راجعه بقلعه نور که اکنون باسم « بلده » موسوم و مشهور است رساله مهذب و خلاصه مرتب کرده بحضور باهر النور ملوکانه تقدیم نماید عجاله الوقت بر جالی که بشرف التزام رکاب مبارک همایونی مستعد بود در اثناء حال و تر حال با کمال استعجال بتصحیح کتب سیر و تفحص دفاتر خبر خوض کرده محصل تبعات و خلاصه اطلاعات خود را در موضع مدینه بلده و ارباع و اصقاع آن در خلال این اوراق معدود عرضه نمود امید است که در خاطر مقدس اعلیحضرت شاهنشاه اسلام پناه ارواحنا فداء مطبوع افتد .

فبقول چهار سال ازین پیش در رکاب نظراً تناسب همایونی ببلده نور آمده بودم باتفاق جناب د کتر طولوزان با زحمت وافر و صدمت مفرط که بکمر طناب بسته و پیادگان بالا کشیدند قلعه نور را مساحت و بدیده دقت اطراف و اکناف آنرا سیاحت کردم و در آن سال فرخنده فال راجع بجغرافیای نور و بلو کات متعلقه بآن رساله نوشته تقدیم حضور باهر النور مبارک گردید و بعینها در ذیل روزنامه ایران بطبع رسید لاجرم در این لایحه فقط بتواریخ و اخبار و سوانح و احوال راجعه باین قلعه اقتصار میگردد .

همانا بنای این قلعه علی‌التحقیق در قرون قبل‌الاسلام بوده است و از آثاریکه چهار سال قبل دیده شده بضمیمه آنچه از نظایر آن که در جاهای دیگر ایران بنظر رسیده معلوم میشود که بنای این قلعه در زمان رواج دین مجوس در ممالک ایران و اوان حکمرانی سلاطین ساسان شده است لکن بواسطه استیلا و تسلط عرب بر ملک عجم و احراق و اعدام کتابخانه‌های ایران سندی در دست نیست که بالخصوص در چه تاریخ و کدام پادشاه این قلعه رفیع بنا و این حصین منیع برپا شده است. لهذا از حالات قدیمه آن صرف نظر کرده آنچه بالفعل از مطاری کتب اثر و فحای دفاتر تاریخ و خبر استنباط و استخراج نموده ایم بوجه اکمال مینگاریم.

سید ظهیرالدین بن سید نصیر الدین مرعشی که تاریخ معتبر طبرستان و رویان و مازندران را تألیف کرده و استشهد از دو تاریخ صحیح مازندران (تألیف اولیاءالله آملی و علی بن جمال الدین بن علی بن النجیبی رویانی) نموده اول اسمی که از قلعه نوزمبیرد در ایام سلطنت سلسله بادوسپیان است که ملوک طبرستان و مازندران ورستمدار



دروازه قلعه پائینی بالاده‌نور (عکس از منوچهر ستوده)

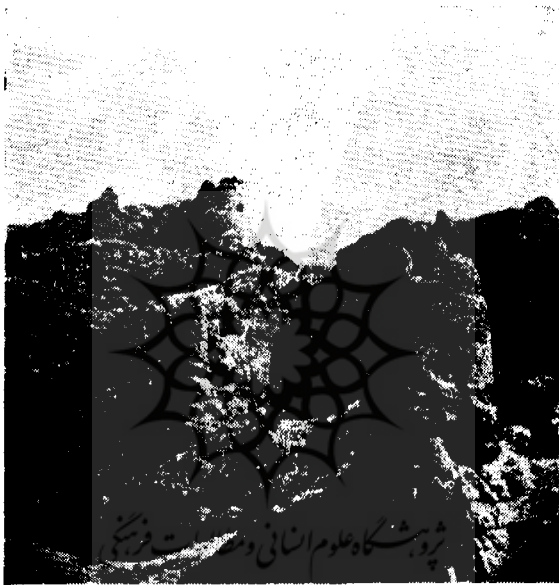
و رویان بوده اند. این طایفه با سلاطین سلاجقه معاصرند و سلطان سنجر سلجوقی با یکی ازین ملوک بادوسپیان وصلت و نسبتی داشته است و قلعه نور از قلاع مستحکم

و از معاقل شامخه آنها بوده است .

و نیز سید ظهیرالدین مینویسد که از شرح حال استندار کیکلوس (استندار لقب طایفه باوند و بعض دیگر از ملوک طبرستان و رویان است و گمان میکنم که استندار مصحف اسفندار است و اسپندار محرف اسفندیار باشد چنانکه در برهان قاطع ضبط شده است) معلوم میشود که کلیه قلاع نور و حصون کجور ازید تصرف ملاحظه خارج و ایشان را در این بقاع و قلاع استیلا و تسلطی نبوده از آنکه مابین ملاحظه و ملوک بلوک رویان و کلارستاق و رستمدر علی الاستمرار آتش فتنه پر شرارو آلات مبارزت در کار بود و این ملوک در معارک قتال و میدان محاربت بر ملاحظه فائق و در فنون قهر و حرب و رسوم قتل و نهب کامل و حاذق بودند. این مقدمه چنین نتیجه میدهد که قلعه نور از قلاع ملاحظه محسوب میشود باینکه غالب معاقل استوار و سقناقیهای سخت ممالک ایران در تصرف ملوک و محتشمان اسمعیلیه بوده است و در عهد سلطان سنجر سلجوقی که از چهارصد و هشتاد و پنج الی حدود یانصد و پنجاه پادشاه بود چون شهرنوش ملک رویان و طبرستان وفات یافت اهالی این سامان بر امیرنماور گرد آمده بیعتش نمودند و ابواب ذخایر را برویش گشودند ، او را بسطنت برداشتند و افسر عزت بر فرقتش گذاشتند و اگرچه امیر نماور از امرا بود و از تخمه استندیان که سلسله سلطنت است شمرده نمیشد لکن بواسطه وصلتی که با این خاندان عظیم الشان داشت خود را در سلطنت رویان ذی حق دانسته بدین کار پرداخت و چند روزی خویش را نام آور ساخت .

استندار کیکلوس که در دیلمستان از قبل شهرنوش حاکم و صاحب فرمان بود بمحض شنیدن این خبر وحشت اثر و استماع سلطنت امیرنماور نام آور بکجور شتافت و بامیر مذکور دست یافت ، بندی گران برپایش نهاد و او را تحت الحفظ در ظلمتکده قلعه نور فرستاد از جاه و عزت بچاه دلش انداخت و خود بامور سلطنتی پرداخت . و اما تسلط خلفای بنی عباس باین مملکت حقیقه از ایام خلافت معتصم بن هارون روی داده است و اگرچه حکام مازندران از قبیل و نداد پسر قارون و اولاد او سلاطین مسلط بودند و حکومت بالاستقلال میکردند اما باز مأمورین خلیفه در مازندران

می‌بودند و این حکام مستقله خراج مازندران را نزد طاهریه حکام خراسان می‌فرستادند. عبدالله بن طاهر ذوالیمینین عریضه بی‌غداد فرستاد و از نرسیدن مالیات مازندران شکایت کرد در آنوقت حکومت مازندران بابازیارین و نداد بود. پس حسن بن مصعب از طرف خلیفه به تبعید بازیار مأمور شد و او بازیار را مجبوساً بی‌غداد فرستاد. چون بغت بازیار بازیار نشد مقتول گردید، از جانب عبدالله طاهر، محمد بن ارس حاکم طبرستان و مازندران شد، مردم طبرستان و مازندران را زجر کرد و اذیت نمود، اهالی مازندران



یکی از برجهای قلعه اصلی و دورنمای قلعه میانی بالاده‌نور
(عکس از منوچهر ستوده)

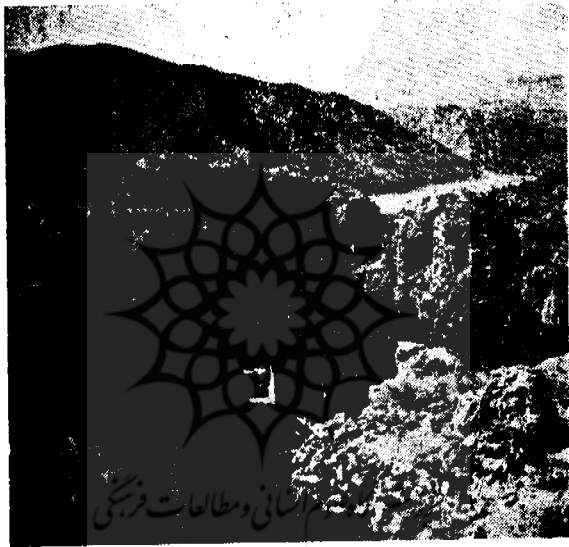
مضطرب گشته نزد محمد بن ابراهیم بن علی بن عبدالرحیم بن قاسم بن زید بن حسن بن علی علیه‌السلام که ساکن قریه صالحان از توابع کجور بود برقتند، و بر خروچش ترغیب کردند تا اهالی مازندران را از ظلم محمد بن اوس برهاند، و او مردی عابد و زاهد بود گفت من از عهده این امر بر نیایم با آنکه راضیم که شما را از این بلیت برهانم، اگر بامن موافق و بمهد خود صادق هستید شما را بکسی دلالت کنم که از عهده این کار بر آید و اهالی را از تحمل مشقات برهاند. بعد از گرفتن عهد و میثاق نامه نزد حسن

ابن زیدبن محمد بن اسمعیل بن حسن بن زیدبن امام حسن مجتبی که در ری ساکن و شوهر همشیره او بود بفرستاد و بر خروجش دعوت کرد. وی قبول خروج و محاربه کرد. روز دوشنبه بیست و چهارم رمضان سنه دوست و پنجاه از ری بیرون آمده در سعیدآباد رویان فرود آمد و اول کسیکه با او بیعت کرد اسپهبد عبدالله بن ونداپسر ملک نور بود. چون جماعتی بر او گرد آمدند بفرمود با منشیان مثالها نوشتند و از برای تکلیف مذهبی مردم باطراف طبرستان و دیلمان و گیلان پراکنده کردند. عبارات آن اعلانات که بعربی است بفارسی چنین میشود که - همانا چنین می بینم که اهالی قلمرو نور را بعمل نمودن بکتاب خدا و سنت رسول بداریم، و بچیزهائی که صحیحاً از امیرالمؤمنین علی علیه السلام رسیده در اصول و فروع دین رفتار نمائیم، و فزونی آن بزرگوار را بر جمیع امت آشکار سازیم، و مردم را از عقیدت جبر و تشبیه و مکابره با موحدین باز داریم، و امر کنیم ایشانرا در نماز که بر آئین اهل البیت علیهم السلام بسم الله را بجهر بگویند و قنوت را در نماز صبح واجب شناسند و بر میت پنج تکبیر بگویند و بر روی موزه ها مسح نکنند و در اذان و اقامه فصل حی علی خیر العمل بیفزایند. هر کس مخالفت امیر ما کند ازمانست و در باره او جزائی نمی بینیم مگر اینکه خونس بریزیم و محارمش هتک فرمائیم انتهى. (۱).

در سنه دوست و شصت یعقوب بن لیث سیستانی لشکر بجرجان و مازندران آورد و باحسن بن زید مشهور بداعی کبیر جنگید و او را در جنگلهای نور فراری داد. یعقوب در کجور آمد و بواسطه برف زیاد طاقت نیاورده بطرف آمل رفت. اهالی مازندران و رویان تا آنوقت شتر ندیده بودند، ابتدائیکه شتر را دیدند در اردوی یعقوب بن لیث بود و بر شتران اردوی یعقوب مگسی که بسبب معروف است نشستند و ابدان آن شترانرا بخارش آوردند. آنها بدن خودرا بدرختان جنگل مالیده تاهلاک شدند.

(۱) بسم الرحمن الرحیم قد رأینا ان ناخذاهل عملک بالعمل بکتاب الله و سنة رسوله و ماصح من امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام فی اصول الدین و فروعہ و باظهار تفضیله علی جمیع الامة و نهماهم اشد انتهى من القول بالجبر و التشبیه و مکابرة الموحدين القائلین بالعدل و التوحید و نامرهم بالجهر فی قول بسم الله الرحمن الرحیم و بالقنوت فی الصلوة الفجر و التکبیر و الخمس علی الميت و ترک المسح علی الخفین و بالعاق حی علی خیر العمل فی الاذان و الاقامة و من خالف امرنا فلیس منا و مارأینا الا سفک دمه و انتهاک معارمه انتهى.

بعد از آنکه هلاکوخان فتح قلعه الموت کرد متوجه بغداد شد، در اطراف و اکناف ممالک بحکام و ملوک منشورها فرستاد که هر يك بنوبت بر اهالی قلعه گرد کوه حمله آورد و آن قلعه را که سر بعیوق آسمان کشیده و خود را با اوج کیوان برابر دیده محاصره نمایند و آنجا را مسخر سازند. بسا میشد که در امتثال این یرلیغ بلیغ و اجراء این تویق رفیع نوبت هر يك ازان حکام با جلال در کوشش و جدال بدوسال الی سه سال میانجامید. نوبت که بملوک مازندران رسید استندار شهر اگیم بن نمادر که جد ملک کیومرث است با سایر ملوک مازندران بمحاصره مأمور شدند، مدت



قلعه اصلی بالاده نور (عکس از منوچهر ستوده)

محاصره طول کشید فصل ربیع در رسید، کوهسار و چمن مرغزار و دمن از ریحان و یاسمین و سایر گل‌های رنگین چون عذار شاهدان درخضارت و چون رخسار دلبران در نضارت آمد. شاعری طبری که در شعر ساحری میکرد و در فریفتن سامری بود با معانی غریب و لفاظی دلفریب قصیده در نعت بهار و وصف دشت و مرغزار و مدح سیر و شکار انشاء کرده نزد ملوک مازندران و طبرستان فرستاد این اشعار آبدار ایشان را در هیجان و بادۀ ذوق و شوقشان را در غلیان آورد. محاصره گرد کوه را گذاشته با وطن خود مراجعت کردند. هلاکوخان را غضب مستولی شد، چند تومان لشکر مغول

بحکم او روبرویان و مازندران نهادند، از جمله بمملکت و قلعه نور و کجور تاختند مزارع و آبادی آنجا را با خاک یکسان ساختند.

چون سلطان ابوسعید مغول فوت شد امیر مسعود سربدار بعد از فتوح خراسان در هجدهم ذی القعدة الحرام سنه ۷۴۳ با قشونی جرّار و لشکری گزّار وارد آمد شد و در آنجا تاب مقاومت نیاورد از آنکه امراء ملوک مازندران و گیلان با یکدیگر طریقه و داد و رویه اتحاد داشتند و خارج را بر خود بحالت تسلط نمیگذاشتند، امیر مسعود مصمم شد که بسمت کوهستان فرار نماید، زمانیکه بقریه یاسمین کلانه رسید امرای مازندران اطراف او را گرفته و او را مغلوباً و منکوباً تا پپای قلعه نور راندند و از کشته پشته‌ها ساختند چنانکه صاحب تاریخ طبرستان محمد بن حسن اسفندیار که تاریخش قبل از تاریخ سید ظهیرالدین است مینویسد کمتر کودکی امیری را اسیر میکرد و ضعیف‌تر پسری جهان پهلوانی دستگیر میساخت.

کار بر امیر مسعود سربدار دشوار و حالتش باضطرار آمد. بعد از دو روز باتنی چند از خواص خود را بپردازان یا لوه که بکوشک، معروف است رسانید در سر راه جمعی بر او تاختند تا به «اوز» ده او را گرفتار نمودند، (اوز جزو بلده نور و در نزدیکی قریه یوش واقع است اما مزاده هم در آنجا مدفون میباشد سه سال قبل که مرکب همایونی تشریف فرمای یوش شدند در سمت غربی یوش و نزدیکی محله اوز توقف اردوی کیوان شکوه شده بود) و ملک گستهم جد دیگر ملک کیومرث او را بقتل رسانید و سر او را بآمل فرستاد. و تا آن زمان اهالی مازندران از اشراف و اعیان و اعالی و ادانی موی سر خود را نمی تراشیدند بلکه تا یکذرع بر اطراف خود پیریشان میساختند چون سر امیر مسعود را بآمل بردند و آن سر تراشیده بود از آن تاریخ ببعد اهالی مازندران بسر تراشی عادت کرده بر سر دستار بستند.

زمانیکه امیر تیمور کورکان فتح مازندران نمود و هر سدسید و حصن حصین را برای خویش گشود قلعه نور در تصرف ملک کیومرث باقی مانده و تبعیت امیر تیمور ننمود. امیر تیمور را چون فتح روم و خذلان اهالی آن مرز و بوم منظور بود بملک کیومرث اعتنا ننموده بچنگ سلطان بایزید شتایید، هنگام مراجعت از روم در

قرباغ از برای قشلاق اقامت کرد . اسکندر شیخی متصرف قلعه فیروز کوه که در موکب امیر تیمور نغزاء روم رفته و پسران خود را در قلعه فیروز کوه گذاشته و برگماشته بود در مراجعت از روم از قرباغ اجازت حاصل کرده بفیروز کوه آمد بنای تمرد و طغیان گذاشت و بسرکشی شرافراشت ، قلعه فیروز کوه را استوار کرده بطرف آمل آمد آنجا را نیز تصرف کرد .

امیر تیمور گورکان نواده خود امیرزاده رستم شیخ را با امیر سلیمان شاه بتدمیر و تحقیر او مأمور ساخت ، قشون امیر تیمور فتح قلعه فیروز کوه را که در حصانست چون سد اسکندر و در ارتفاع و بلندی با گردون همسر بود دشوار دیدند لابد از راه لارجان و کیوان برم بیای قلعه نور آمدند و نزد ملک کیومرث باستمالت رسولی فرستادند ، و بواسطه نفاضت و رقابتی که بین ملک اسکندر شیخی و ملک کیومرث بود او را ترغیب نموده که از قلعه نور پائین آمده و بالشکر امیر تیمور موافقت کرده و از راه نور بآمل بلدی نموده قشون نصرت افزون امیرزاده رستم بن عمر شیخ را بآنجا هدایت و دلالت کند . ملک کیومرث بدین اضالیل اعتماد و این اباطیل را اعتقاد کرد حمایت اجانب را با خیانت اقارب اختیار کرده از قلعه بیرون آمده فی الحال کلید قلعه را بامیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه تسلیم کرد . آن امیرزاده و امیر با تدبیر ترك وفاق و نقض عهد و هیشاق کرده ملک کیومرث را دست و پا بسته و جبروتش را درهم شکسته نزد دشمن قدیم اسکندر شیخی بآمل فرستادند . و نامه بدو نوشتند اگر چه روگردانی تو از اردوی بزرگ معلوم نیست اما خدمات تو در یوزش روم مشهود ناظر و مطبوع خاطر پادشاه جهان امیر تیمور گورکان است ، و محض بروز لطف و مرحمت مخصوص دشمن قدیمی ترا مغلولاً نزدت فرستادیم ، و این بر نظر مرحمت اثر حضرت صاحبقران بالنسبه بآن مرزبان دلیلی واضح و برهانی لایح است . (ناتمام)

